



Universities and the Absence of Organizational Socialization in Iran With Particular Reference to the Pahlavi II Period

Abbas Khorshidnam¹ 

1. Department of Sociology of Revolution, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, Iran.
Email : khoshidnam@ri-khomeini.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article Article history: Received: 02 February 2025 Received in revised form: 29 April 2025 Accepted: 20 May 2025 Published online: 16 September 2025 Keywords: Bureaucracy, Institutionalism, Organizational Socialization, Pahlavi II, University.	Throughout the Pahlavi dynasty, Tehran's universities have consistently been the site of protests and clashes. The primary cause of this dissatisfaction is frequently attributed to the blockade that impeded political participation. Nevertheless, the student protests that occurred during this period are not reducible to a political blockade. The aim of this article is to demonstrate that the absence of appropriate organizational indoctrination was a significant factor in the initiation of student protests by conducting a document analysis. This research was conducted using a descriptive-analytical method. Accordingly, a series of documents, interviews, research, and oral history sources were studied to extract their most important themes regarding the research topic. In many cases, students protested against the university's general regulations and sought to modify the manner in which exams were administered and class regulations were enforced. In other words, the blending of the distinction between politics and trade unionism led students to regard any form of protest against university order as legitimate, and university officials were unable to manage the resulting level of tension. Accordingly, student demonstrations were not exclusively the result of political obstruction and an attempt to resolve the impasse that was established by unbalanced development. In fact, some of these protests were the result of the organizational anomalies that were prevalent in universities.

Cite this article: Khorshidnam, A. (2025). Universities and the Lack of Organizational Socialization in Iran; with Emphasis on the Pahlavi II Period. *Social Studies and Research in Iran*, 14(3):365-384.
<https://doi.org/10.22059/jisr.2025.386500.1564>



Authors retain the copyright and full publishing rights.

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisr.2025.386500.1564>

دانشگاه‌ها و فقدان جامعه‌پذیری سازمانی در ایران

با تأکید بر دوره پهلوی دوم

عباس خورشیدنام^۱

۱. گروه جامعه‌شناسی انقلاب، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: abbas_khorshidnam@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	دانشگاه‌های شهر تهران در طول دوران سلطنت پهلوی دوم همواره صحنه اعتراض و درگیری بوده‌اند. غالباً دلیل اصلی این نارضایتی، انسدادی عنوان می‌شود که راه را بر مشارکت سیاسی بسته بوده است. اما اعتراضات دانشجویی در این دوران ابعادی دارد که به انسداد سیاسی قابل‌تقلیل نیست. هدف این مقاله این است که با مطالعه اسنادی نشان دهد یکی از علل مهم برپایی اعتراضات دانشجویی، نبود جامعه‌پذیری سازمانی مناسب بوده است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴	این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است. براین اساس، مجموعه‌ای از اسناد، مصاحبه‌ها، پژوهش‌ها و منابع تاریخ شفاهی مطالعه شدند تا مهم‌ترین مضامین آن‌ها درمورد موضوع تحقیق استخراج شود.
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱/۹	در بسیاری از موارد، دانشجویان برای زیرپا گذاشتن ضوابط عمومی دانشگاه دست به اعتراض می‌زدند تا مقررات کلاس‌ها و نحوه برگزاری امتحانات را به شکل دلخواه خود تغییر دهند. به عبارت دیگر، مخدوش شدن مرز بین امر سیاسی و امر صنفی سبب می‌شد دانشجویان هر شکلی از اعتراض به نظم دانشگاه را مشروع بدانند و مسئولان دانشگاه نیز توان مدیریت چنین سطحی از تنش را نداشتند.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۲/۳۰	براین اساس، اعتراضات دانشجویی لزوماً ناشی از انسداد سیاسی و تلاش برای برون‌رفت از بن‌بست ناشی از توسعه نامتوازن نبود و بخشی از این اعتراضات، از دل بی‌هنجاری سازمانی حاکم بر دانشگاه‌ها برمی‌آمد.
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۶/۲۵	
کلیدواژه‌ها:	
پهلوی دوم، جامعه‌پذیری سازمانی، دانشگاه، دیوانسالاری، نهادمندی	

استناد: خورشیدنام، عباس (۱۴۰۴). دانشگاه‌ها و فقدان جامعه‌پذیری سازمانی در ایران با تأکید بر دوره پهلوی دوم. *مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران*، ۱۴(۳): ۳۶۵-۳۸۴.

<https://doi.org/10.22059/jisir.2025.386500.1564>



نویسندگان حق نشر و حقوق کامل انتشار را حفظ می‌کنند.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jisir.2025.386500.1564>

۱. مقدمه و بیان مسئله

تقابل بین روشنفکران و نظام سیاسی در دوران پهلوی دوم، یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی این دوره است. روشنفکرانی که خود را از دایره حکمرانی خارج می‌دیدند، می‌کوشیدند صدای اعتراضشان را به میانجی آثارشان به گوش جامعه و حاکمیت برسانند. پردشدگی آن‌ها از میدان سیاست موجب می‌شد همواره آمادگی پیوستن به اردوگاه دشمنان حاکمیت سیاسی را داشته باشند. این ضدیت با دولت تا جایی در این دوران گسترش یافت که به یکی از مضامین اصلی گفتار روشنفکری در ادبیات تبدیل شد: «آنچه بعدها بر زبان احمد شاملو می‌آید (هنرمند همیشه بر قدرت است نه با قدرت) نه اظهارنظری شخصی که بیان دقیق معیار نسلی از روشنفکران قلم‌به‌دستی است که از بدعهدی دولت مدرن سرخورده بوده‌اند» (دلال رحمانی، ۱۴۰۲: ۱۰۷).

این گرایش فعالیت روشنفکری را به فعالیتی همواره سیاسی و همواره مخالف با دولت تبدیل کرد و حفظ بیگانگی از دولت، به ارزشی انکارناپذیر تبدیل شد که نشان از فهم درست واقعیت و تن‌دادن به ارتجاع و استبداد داشت: «تقابل با دولت مدرن، وجه اصلی فایده‌مندی ادبیات عصر پهلوی نزد بسیاری از کنشگران سیاسی و روشنفکران پیشرو شد. در این تلقی دولت پهلوی مانع اصلی ترقی ملی بود و می‌بایست کنار گذاشته می‌شد. تقابل با دولت خصیصه اصلی نیروهای «مترقی» جامعه و گرانیگاه قواعد تولید و ارزیابی و حتی فهم متن ادبی شد» (دلال رحمانی، ۱۴۰۲: ۱۱۰).

پیش‌فرض مهم این ضدیت نامشروط این بود که نظام سیاسی همه امور جامعه را تحت کنترل خود قرار داده، خفقانی مثال‌زدنی بر کشور حاکم کرده و در نتیجه تمام مشکلات موجود را باید ناشی از شیوه حکمرانی دانست و به هر شکل ممکن باید به نظام سیاسی ضربه زد تا حداقل مجرای برای تنفس جامعه فراهم شود. سیروس شایق این خطای تحلیلی را دولت‌گرایی روش‌شناختی می‌نامد که سبب می‌شود سیاست همواره نقطه مرجع نهایی مطالعات صورت‌گرفته در این حوزه باشد و با نگاهی شیء‌انگارانه، تصویری از دولت برمی‌سازد که به شکلی کاریکاتوری از جامعه منفک است و جامعه تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند کنشی خلاقانه از خود بروز دهد (شایق^۱، ۲۰۱۰).

براین اساس شکاف بین دولت و ملت و بیگانگی این دو از یکدیگر به ایده‌ای تنظیمی تبدیل می‌شود که بر مبنای آن باید برای تمام مسائل در پی علل سیاسی بود؛ عللی که نشان از احاطه حکومتی تمامیت‌خواه دارد که جامعه را در چنبره خود به اسارت گرفته و به همین علت، تنها راه مواجهه با مسائل پیش‌رو، مبارزه و اعتراض سیاسی است. چنین رویکردی هم از شناخت پویایی‌های جامعه ناتوان است و هم با تقلیل‌گرایی سیاسی‌اش نمی‌تواند ابعاد چندوجهی پدیده‌ها را شناسایی کند و مقاطعی را مورد مطالعه قرار دهد که در آن‌ها جامعه بر دولت و تصمیماتش تأثیر گذاشته است. در شرایطی که در نتیجه بی‌اعتمادی بین دولت و ملت، چنین وضعیتی تشدید و بازتولید شود، امکان فهم چگونگی اثرگذاری هریک از این دو قطب بر دیگری منتفی خواهد شد. اگر بپذیریم که رابطه مبتنی بر رضایت، فهم و همکاری متقابل در مرکز امر حکمرانی قرار دارد و به این جهت، از پایه‌های گذار و ورود به حکمرانی مطلوب، اعتماد است (غفاری، ۱۴۰۳: ۴۷۳)، دولت‌گرایی روش‌شناختی مانع مهمی در برابر تثبیت رابطه مبتنی بر اعتماد در فرایند حکمرانی مطلوب خواهد بود.

به عقیده محمدرضا نیکفر هنوز بررسی جامعی با تمرکز مستقیم بر این پرسش صورت نگرفته که آیا دولت در زمان پهلوی به‌راستی مقتدر بود؛ یعنی بر جامعه کنترل کامل داشت یا قدرتش محدود به تسلط بر درآمد نفت و از طرف دیگر دستگاه امنیتی‌ای

^۱. Schayegh

برای حفظ خود و سرکوب مخالفان در میان نخبگان جامعه می‌شد. بروز انقلاب اسطوره قدرت شاه و دستگاه امنیتی را درهم شکست، اما هنوز باور جزمی به «دولت قوی، جامعه ضعیف» کنار گذاشته نشده است؛ با اینکه مطالعات اخیر درباره ایران و زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب دیگر برخلاف گذشته بر اقتدار شاهی و قیام به‌صورت واکنش ناگزیر تأکید نمی‌کنند و شروع به آن کرده‌اند که جامعه را عامل بدانند و دیگر آن را با انفعال توصیف نکنند (نیکفر، ۱۳۹۹: ۸۵).

از این منظر، بررسی انقلاب ایران از چشم‌انداز یک جامعه قوی که امکاناتی برای مقاومت در برابر دولت در اختیار دارد، می‌تواند چشم‌اندازهای جدیدی برای فهم انقلاب فراهم کند و نشان دهد دولت علی‌رغم دراختیارداشتن ابزار سرکوب نمی‌توانست راه‌های مقاومت جامعه در برابر دولت را به‌کلی مسدود کند. نیکفر به‌درستی اشاره می‌کند که گرایش غالب در مطالعات انجام‌شده در مورد انقلاب این است که جامعه را در برابر دولت ضعیف فرض می‌کند: «نوع غالب نگاه در فرهنگ سیاسی ایرانی... دولت در برابر جامعه است، نه دولت به‌عنوان نمود و محصولی از جامعه. نگاه غالب، نقد را متوجه دولت می‌کند و کمتر به نقد جامعه و فرهنگ می‌پردازد» (نیکفر، ۱۳۹۹: ۸۵).

یکی از حوزه‌هایی که در سال‌های حکومت پهلوی دوم عرصه جولان ایده دولت‌گرایی روش‌شناختی بوده، دانشگاه است. دانشجویان معترض، حکومت پهلوی را عامل همه مشکلات می‌دانستند و مخالفت خود را به هر شکل ممکن ابراز می‌کردند. اما برخلاف فرض دولت‌گرایی روش‌شناختی که قائل به نفوذ حداکثری دولت در جامعه است، اشکالی از ابراز مخالفت در دانشگاه‌ها ممکن بود و دانشجویان به اندازه‌ای واجد قدرت بودند که در برابر نظم سیاسی مستقر مقهور نباشند. اما مشروعیت‌زدایی گسترده از نظام سیاسی به‌عنوان یکی از تبعات این دولت‌گرایی روش‌شناختی، به مخدوش‌شدن مرز امر صنفی و سیاسی در دانشگاه‌ها می‌انجامید که موجب می‌شد دانشجویان حتی به کارکردهای عام نهاد دانشگاه نیز معترض باشند.

هدف مقاله حاضر این است که نشان دهد چگونه فراگیرشدن رویکرد ضدیت با نظام سیاسی حاکم، سبب فراگیرشدن روحیه اعتراضی در دانشجویان دانشگاه‌های شهر تهران می‌شد و چگونه این روحیه اعتراضی به مانعی در برابر جامعه‌پذیری سازمانی آن‌ها تبدیل شده بود. ناکامی دانشگاه در جامعه‌پذیرکردن دانشجویان به شکلی که تابع ضوابط آن باشند، هم کارآمدی این نهاد را زیر سؤال می‌برد و هم دانشجویان را در مورد نقش و منزلت خود دچار سوءتفاهم می‌کرد.

مخدوش‌شدن مرز امر صنفی و سیاسی در دانشگاه نتیجه سیاسی‌شدن همه امور بود؛ تا جایی که دانشجویان خود را محق به اعتراض به هر قانونی می‌دانستند. در وضعیتی که جامعه‌پذیری سیاسی و جامعه‌پذیری سازمانی در نقطه مقابل هم قرار گیرند، اداره روزمره امور می‌تواند به محافظه‌کاری و تخطی از هر قانونی به اعلام موضعی رهایی‌بخش تعبیر شود.

از این منظر این مقاله در پی آسیب‌شناسی فرهنگ اعتراض در دانشگاه‌های شهر تهران در دوران پهلوی دوم است. از آنجا که با فرض دولت‌گرایی روش‌شناختی، دوگانه حق و باطل بر دوگانه ملت و دولت منطبق می‌شود، هر شکلی از اعتراض علیه قدرت سیاسی مستقر مشروع جلوه می‌کند. چنین باوری به همان اندازه که در دوران پهلوی رواج داشت، در حال حاضر نیز مقبول است و امکان نقد کنش‌های اعتراضی جمعی را دشوار می‌کند؛ چرا که با گسترده‌شدن عرصه اعتراض، اموری نیز که به نارضایتی افراد ارتباطی ندارند، به دستمایه‌ای برای استمراربخشیدن به کنش‌های اعتراضی جمعی تبدیل می‌شوند و مطالبه‌گری واقع‌بینانه جای خود را به فرایند بی‌پایان اعتراض برای اعتراض می‌دهد. توجه به این وجه آسیب‌شناسانه در فرهنگ سیاسی معاصر جامعه ایران که یکی از تبعات تعمیق شکاف دولت و ملت است، می‌تواند درک بهتری از فرایند سوژه‌سازی در میدان سیاست برای کنشگران سیاسی فراهم کند.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعدد درمورد انقلاب ایران، عموماً مطالبات انقلابیون را به میانجی ایدئولوژی‌های انقلابی و رمزگشایی از آن‌ها مطالعه می‌کنند. این امر درمورد تحقیقات مربوط به مبارزات دانشجویی نیز صادق است. پژوهش‌ها یا خاطرات منتشرشده در این حوزه، عموماً فرازوفروود این مبارزات را در مواجهه تعارض‌آمیز با نظام سیاسی خلاصه می‌کنند و بر بررسی دسته‌بندی‌های سیاسی و چگونگی ادامه اعتراضات در دانشگاه و مسائل تشکیلاتی گروه‌های دانشجویی متمرکزند (کریمیان، ۱۳۸۱؛ یزدی، ۱۳۸۳؛ نخعی، ۱۳۹۵؛ جیرانی، ۱۳۹۹؛ سحابی، ۱۳۸۸؛ ضیاء ظریفی، ۱۳۹۵؛ رفیع، ۱۳۸۸؛ زرشناس، ۱۳۹۳).

اما مبارزات دانشجویی تا به حال کمتر از منظر فرهنگ سیاسی مطالعه و بررسی شده و می‌توان تحقیق عباس عبدی درمورد جنبش دانشجویی دانشگاه پلی‌تکنیک را از این قاعده مستثنا دانست (عبدی، ۱۳۹۳). بخش قابل توجهی از داده‌های تحقیق عبدی از طریق مصاحبه با کسانی به دست آمده که در سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷ در پلی‌تکنیک مشغول به تحصیل بوده‌اند. روایت این افراد به خوبی نشان می‌دهد چه پیش‌فرض‌هایی راهنمای عمل دانشجویان برای سازمان‌دهی اعتراضات بوده است. استفاده از روش مصاحبه در متفاوت بودن یافته‌های این اثر تأثیر مشهودی دارد و نویسنده توانسته زیست جهان دانشجویان و تصویری که از امر سیاسی، اعتراض، مبارزه و پیروزی داشته‌اند را به شکلی متفاوت از آنچه در ایدئولوژی گروه‌های مبارز بیان می‌شود به تصویر بکشد. این پژوهش نشان می‌دهد اکتفا به تحلیل ایدئولوژی برای فهم مطالبات دانشجویان کافی نیست و علاوه بر آن، مطالعه و شناخت فرهنگ سیاسی حاکم بر دانشگاه نیز باید بررسی شود.

۳. چارچوب مفهومی

چالش‌هایی که رابطه دولت و ملت را دچار تنش می‌کند می‌تواند تصور افراد و گروه‌های اجتماعی را از عاملیت سیاسی اجتماعی خود دچار انحراف کند. در چنین شرایطی تصور نادرست جامعه از دولت، وظایف و حیطه اختیارات آن و تعهداتی که به اعضای جامعه دارد می‌تواند توقعاتی فزاینده از دولت ایجاد کند. این توقعات فزاینده که ممکن است ناشی از عملکرد نادرست دولت نیز باشد، به شکاف دولت و ملت دامن می‌زند و موجب مشروعیت‌زدایی بیشتر از دولت می‌شود.

فرانسیس فوکویاما هر نظم سیاسی را استوار بر سه نهاد حاکمیت قانون، دولت و پاسخگویی دموکراتیک می‌داند (فوکویاما، ۱۳۹۷: ۳۳). آنچه می‌تواند ضمانتی برای تنظیم رابطه دولت و ملت و جلوگیری از مشروعیت‌زدایی گسترده از آن باشد، تقدم و تأخری است که فوکویاما برای این سه نهاد در نظر می‌گیرد. به عقیده او، در اروپای غربی، نظام حقوقی اولین نهاد از سه نهاد اصلی است که به وجود آمده و پاسخگویی دموکراتیک آخرین نهادی است که پس از تثبیت نظام حقوقی-قضایی و دولت، در نظام سیاسی غرب پدیدار می‌شود. بصیرت تاریخی فوکویاما در این است که نشان می‌دهد ایجاد تغییر در این تقدم و تأخر تاریخی می‌تواند به بی‌هنجاری‌های سیاسی در جوامع منجر شود.

مهم‌ترین نشانه نهادینه شدن یک نظام حقوقی-قضایی کارآمد در یک نظام سیاسی، تثبیت دیوان‌سالاری‌ای است که با ایجاد سلسله‌مراتب عقلانی و تعیین حقوق و تکالیف متقابل افراد و سازمان‌ها، حدود اختیارات و صلاحیت هر گروه و فرد را مشخص کند. اما کشورهایی که پیش از ایجاد دستگاه‌های اداری مدرن دموکراتیک شدند، یک بخش عمومی حامی پرور به وجود آوردند و ویژگی مهم چنین کشورهایی، اعطای حق رأی همگانی پیش از ایجاد یک دولت مدرن قوی بوده است (فوکویاما، ۱۳۹۷: ۳۹).

شواهد تاریخی نشان می‌دهد جوامعی که پیش از دامن‌زدن به مطالبات دموکراتیک، اقدام به نهادینه‌کردن اشکال غیردموکراتیک مشارکت سیاسی کرده‌اند، توانسته‌اند نظام سیاسی پایدارتر و کارآمدتری ایجاد کنند. در نتیجه هم می‌توان شکلی از نوسازی سیاسی-اقتصادی را تجربه کرد که به علت تقدم قائل‌شدن برای دموکراسی از همان آغاز دچار خشونت و هرج و مرج است و هم می‌توان مشارکت سیاسی دموکراتیک را به پس از تثبیت دیوانسالاری منسجم موکول کرد تا با تعیین جایگاه و حقوق و تکالیف متقابل افراد، مانع از بروز هرج و مرج ناشی از بسیج توده‌ای و خشونت شود که برای همبستگی سیاسی و اجتماعی جامعه آسیبی جدی دربر خواهد داشت.

ساموئل هانتینگتون نیز تنش بین ثبات و مشارکت سیاسی را یکی از مهم‌ترین بحران‌های جوامعی می‌داند که پای در راه توسعه نهاده‌اند. در این جوامع، نیل به برابری در مشارکت سیاسی بسیار سریع‌تر از شکل‌گیری انواع جدید همبستگی رشد می‌کند. عواملی مانند شهری‌شدن، بالارفتن سطح سواد و آموزش، صنعتی‌شدن و توسعه وسایل ارتباط جمعی سبب گسترش دامنه آگاهی سیاسی و متنوع‌ترشدن مطالبات سیاسی می‌شود. اما این تغییرات، هم‌زمان منابع اقتدار و نهادهای سنتی را تضعیف می‌کند یا از بین می‌برد. در چنین موقعیتی، نیاز به ایجاد پایه‌های جدید برای دستیابی به وفاق سیاسی بیش از گذشته احساس می‌شود. به همین دلیل است که هانتینگتون نهاد را موضوع اصلی مدرنیته سیاسی مطرح می‌سازد و آن دسته از نظام‌های سیاسی را مدرن تلقی می‌کند که به نهادهای پایدار، جافاده، پیچیده و مستقل مجهز باشند (ساعی و بابائی، ۱۴۰۳: ۳۵۰).

بنابراین مسئله مدنظر هانتینگتون، همان است که پیش‌تر به نقل از فوکویاما به آن اشاره شد. نرخ بالای تحرک اجتماعی، به ایجاد و تقویت یک فرهنگ برابری‌خواه منجر می‌شود. اما در نبود نهادمندی سازمان‌ها و نهادهای، میل به تحرک اجتماعی، شکلی آنومیک به خود می‌گیرد. این امر به‌خوبی نشان می‌دهد توسعه سیاسی با صرف تکیه بر مطالبات دموکراتیک، به فساد گسترده در بین مردم و خبگان دامن خواهد زد. این فساد ناشی از نبود اشکال جدید همبستگی اجتماعی است که به عقیده فوکویاما با ایجاد یک نظام حقوقی-قضایی غیرشخصی و دیوانسالاری کارآمد فراهم خواهد آمد.

دولت توسعه‌گرای متمرکز، به موازات تضعیف گروه‌های ذی‌نفع سنتی موجب شکل‌گیری گروه‌ها و طبقات جدید می‌شود. این گروه‌های جدید پس از شکل‌گرفتن و آگاهی‌یافتن از منافع خود، خواستار داشتن سهمی در نظم موجود می‌شوند و قدرت و کارآمدی هر نظام سیاسی، وابسته به میزان توانایی آن در پاسخگویی به این درخواست‌ها است. اما این آزمون صرفاً به دولت توسعه‌گرا محدود نیست و گروه‌های تازه‌وارد نیز باید توانایی انطباق‌پذیری خود با وضعیت جدید را نشان دهند و آمادگی خود را برای رهاکردن برخی از ارزش‌ها و داعیه‌هایشان برای ورود به نظم سیاسی جدید اثبات کنند؛ بنابراین، به همان اندازه که دولت توسعه‌گرا باید شرایط را برای مشارکت گروه‌های تازه‌وارد فراهم کند، خود این گروه‌ها نیز باید توانایی سازگارشدن با شرایط جدید را از خود نشان دهند (هانتینگتون، ۱۳۹۷: ۲۰۹).

با توجه به نکات مطرح‌شده، این مقاله مسئله «نبود جامعه‌پذیری سازمانی» را به میانجی مفاهیم حوزه جامعه‌شناسی سیاسی بررسی می‌کند؛ چرا که هدف این مقاله آسیب‌شناسی فرهنگ سیاسی دانشجویان است و به همین دلیل از مفاهیمی برای فهم نبود جامعه‌پذیری سیاسی استفاده می‌کند که بتواند دلالت سیاسی نبود جامعه‌پذیری سازمانی را نشان دهد. از این منظر توضیح فوکویاما درمورد نسبت بوروکراسی و دموکراسی و ضرورت تقدم اولی بر دومی، ابزار تحلیلی مناسبی در اختیار می‌گذارد تا بتوان توضیح داد چگونه در وضعیتی که مطالبات آزادی‌خواهانه و رادیکالیسم سیاسی در دانشگاه رواج دارد، اما نظم و ترتیب قانونی و بوروکراتیک مشخصی برای اداره امور روزمره در دانشگاه نهادینه نشده است و بسیاری از اعتراضات دانشجویی به شکلی از آنومی سازمانی تبدیل می‌شوند که البته دلالت سیاسی نیز می‌یابند. براین اساس استفاده از این مفاهیم برای آسیب‌شناسی جامعه‌پذیری سازمانی دانشجویان از چشم‌انداز فرهنگ سیاسی راهگشا است.

۴. روش پژوهش

این تحقیق به روش توصیفی-تحلیلی انجام گرفته است. براین اساس، مجموعه‌ای از اسناد، مصاحبه‌ها، پژوهش‌ها و منابع تاریخ شفاهی مطالعه شدند تا مهم‌ترین مضامین آن‌ها درمورد موضوع تحقیق استخراج شود. نکته مهم این است که نبود جامعه‌پذیری سازمانی در دانشجویان، مضمون پرتکراری نبود که در همه اسناد و مصاحبه‌ها و پژوهش‌ها قابل‌ردیابی باشد؛ بنابراین، ضروری بود که اسناد براساس نمونه‌گیری نظری انتخاب شوند؛ زیرا نمونه‌گیری نظری آن دسته از اطلاعات را هدف می‌گیرد که در پرتو اطلاعاتی که قبلاً مورد استفاده قرار گرفته و دانشی از آن‌ها استخراج شده، ظاهراً بیشترین آگاهی‌بخشی را دارند. مطالعه اسناد تا زمان رسیدن به اشباع نظری ادامه یافت؛ یعنی تا جایی که مشخص شد داده‌های اضافی تأثیری در تغییر مختصات مقوله مورد مطالعه ندارد و از طرف دیگر شواهد و قرائن به اندازه‌ای گردآوری شده که می‌توان نبود جامعه‌پذیری سازمانی و تبدیل‌شدن آن به رادیکالیسم سیاسی بی‌هنجار را یکی از مؤلفه‌های نسبتاً پایدار فرهنگ سیاسی دانشجویی در دانشگاه‌های شهر تهران در دوران پهلوی دوم قلمداد کرد.

۵. یافته‌های پژوهش

در این بخش ابتدا به استنتاجات مرتبط با فرهنگ سیاسی دانشگاهیان پرداخته سپس یافته کلیدی تحقیق که همانا نبود جامعه‌پذیری نهادی/سازمانی در میان دانشجویان تشریح می‌شود.

۵-۱. فرهنگ سیاسی دانشگاهیان

پس از کودتای ۲۸ مرداد، امید غالب بدنه روشنفکران در ایران برای اصلاح نظام سیاسی بر باد رفت و سرخوردگی جای امید برای بهبود اوضاع را گرفت. این یأس هم‌زمان به خصومت نسبت به رژیم دامن زد و پس از آن، تضادی بین حکومت و روشنفکران به‌وجود آمد که تا پیروزی انقلاب حل‌وفصل نشد. این احساس بیگانگی از قدرت حاکم و کناره‌گیری از آن سبب شد به‌تدریج موضع عدم سازش به یکی از مؤلفه‌های ضروری زندگی هر روشنفکر ایرانی تبدیل شود (نبوی، ۱۳۸۸: ۳۴). از آنجا که یکی از گروه‌های مخاطب روشنفکران دانشجویان بودند، این مؤلفه محوری در جریان روشنفکری، در فرهنگ دانشجویی کشور نیز به‌تدریج رواج یافت: «در آن زمان، مخالفت با شاه یکی از مظاهر روشنفکری بود و اگر کسی موافق شاه بود، می‌گفتند نمی‌فهمد؛ یعنی مخالفت با شاه مد شده بود؛ بنابراین دانشجویان مخالف شاه روشنفکرنا بودند» (مصاحبه با احمد معتمدی به نقل از دانایی، ۱۳۹۸: ۱۹۶). چنین مخالفتی به تکوین نوعی از فرهنگ اعتراض منجر می‌شد که یکی از مؤلفه‌های محوری‌اش، ابراز واکنش منفی نسبت به تمام اعمال و ویژگی‌های دیگری بود. در چنین فرهنگی مخالفت با تصمیمات غیرسیاسی رژیم نیز از این تصمیمات، یک موضوع سیاسی می‌ساخت. یکی از اهداف همیشگی حمله روشنفکران، تکنوکرات‌های جوانی بودند که از دهه ۱۳۴۰ و پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه‌های آمریکا وارد نظام سیاست‌گذاری ایران شدند. دولت حسنعلی منصور اولین دولتی بود که با حضور این افراد تشکیل شد و سازمان برنامه و بودجه نیز یکی از مراکز پذیرای آن‌ها بود. دلیل اصلی مخالفت روشنفکران این بود که تکنوکرات‌ها وضع موجود را زیر سؤال نمی‌بردند و می‌کوشیدند با بهره‌گیری از تخصص خود، مشکلات موجود را حل‌وفصل کنند. روشنفکران حضور تکنوکرات‌ها در دولت را نشانه اولویت منافع غرب در ایران می‌دانستند و از این منظر با تصمیم‌گیری‌های آن‌ها مخالفت می‌کردند (نبوی، ۱۳۸۸: ۱۲۷). مصداق بارز انسان غرب‌زده‌ای که جلال آل‌احمد به تصویر کشید و با اقبال روشنفکران روبه‌رو شد، تحصیل‌کرده تکنوکراتی بود که با جامعه غربی همدلی داشت و به قصد اصلاح امور به کشور بازگشته بود. حمله همیشگی آل‌احمد و همفکرانش به برنامه‌های توسعه و تلاش

برای کشف توطئه کمپانی‌های امپریالیستی در پس پشت این برنامه‌ها، مخالفت با تکنوکراسی را به یکی از مؤلفه‌های روشنفکری تبدیل کرد؛ تا جایی که مبارزه علیه برنامه‌های توسعه و نوسازی مورد نظر حاکمیت، به پدیده‌ای رایج در بین مخالفان تبدیل شد. قهر سیاسی روشنفکران موجب می‌شد هر آنچه از جانب رژیم صادر می‌شد، محکوم به بی‌فایده‌گی و فساد باشد و پذیرش آن نشانه سازشکاری قلمداد شود. این رویکرد ضد تکنوکراتیک به سیاسی‌شدن اموری منجر می‌شد که ارتباطی با مسائل سیاسی نداشت؛ برای مثال، زمانی که دولت تصمیم گرفت برای صرفه‌جویی در مصرف برق ساعت را جلو بکشد، دانشجویان فعال و مبارز سیاسی برای نشان دادن مخالفت خود، از جلوکشیدن ساعت خودداری می‌کردند (عبدی، ۱۳۹۳: ۱۷۰). این اتفاق در دانشکده حقوق دانشگاه تهران نیز از سوی یکی از استادان تکرار شده است: «در سال ۱۳۴۳ یا ۱۳۴۴ برای اولین بار... ساعت رسمی کشور یک ساعت به عقب کشیده شده بود. ما هم طبق ساعت جدید به کلاس رفتیم، اما وقتی که وارد شدیم، دیدیم آقای سنگلجی مطابق ساعت قبلی... در کلاس حاضر شده... و درحالی که هیچ‌کس در کلاس نبوده، در حال درس دادن است.. بنابراین گفتیم: استاد مگر نمی‌دانید که ساعت تغییر کرده؟ او در جواب گفت: آقا من به این کارها کاری ندارم. در این مملکت به مکان فلان کار را کرده بودند، حالا به زمان هم همان کار را کرده‌اند» (مصاحبه با احمد معتمدی به نقل از دانایی، ۱۳۸۹: ۱۹۰).

اینکه واکنش مبارزان سیاسی به جلو و عقب‌کشیدن ساعت، مشابه واکنش استادی باشد که فعال سیاسی به حساب نمی‌آید، نشان می‌دهد فرهنگ اعتراض و بی‌اعتمادی به دولت تا چه حد فراگیر بوده است. گویی با استناد به نقاط تاریکی که حکومت در عملکرد خود دارد، می‌توان سایر تصمیم‌گیری‌هایش را نیز بی‌اعتبار دانست.

بورديو کاربردهای اجتماعی تنظیم زمان را از کارکردهای دولت مدرن می‌داند. زمان عمومی‌ای که افراد براساس آن زندگی روزمره را تنظیم می‌کنند، توسط دولت تنظیم می‌شود و همگان آن را معیاری عمومی برای تنظیم عملکرد خود می‌دانند: «ما هر سال یک تقویم می‌خریم... ما یک اصل ساختاری کاملاً بنیادین می‌خریم که یکی از بنیان‌های حضور اجتماعی است و کار دیگرش برای ما تنظیم قراردادها است. همین کار را می‌توان درمورد ساعت‌های روز نیز انجام داد. ساعات روز حاصل یک توافق جمعی است و من هیچ دولت‌ستیزی را نمی‌شناسم که در پایان تابستان ساعتش را تغییر ندهد و تمام مجموعه چیزهایی را که طبق تحلیل پیشین به قدرت دولت برمی‌گردد، به‌عنوان امری بدیهی قبول نکند» (بورديو، ۱۳۹۷: ۱۱).

اگر بورديو فرصت‌آشنایی با دانشجویان انقلابی ایران در دهه ۱۳۵۰ را می‌یافت، در لحن قاطعش تجدیدنظر می‌کرد. رادیکالیسم دانشجویان انقلابی به حدی بود که بین کارکردهای عمومی دولت و تصمیماتی که به انسداد سیاسی دامن می‌زد تمایزی قائل نمی‌شدند. بی‌توجهی به این تمایز بسیار مهم، هم روحیه انقلابی را به آنارشیسم نزدیک می‌کرد و هم می‌توانست از هر تصمیم دولت بهانه‌ای برای مخالفت سیاسی بسازد. ژارگون انقلابی تا آنجا پیش‌روی می‌کند که دامنه اعتراض را به نفس وجود دولت می‌کشاند. در چنین وضعیتی، رسیدن به این نتیجه که هیچ راهی برای اصلاح امور باقی نمانده و همه در یک بن‌بست عبورناپذیر گرفتار آمده‌ایم، موجه می‌کند. گویی انقلاب قرار است به نفس وجود دولت خاتمه دهد.

مخالفت با عمومی‌ترین کارکردهای دولت و قلمدادکردن چنین مخالفتی به‌عنوان یک فضیلت انقلابی، در سایر فعالان و معترضان سیاسی نیز دیده می‌شود. مجید شریف واقفی از اعضای مرکزی سازمان مجاهدین خلق نیز تجربه‌ای مشابه داشته است: «[شریف واقفی در سال آخر دبیرستان] برای آنکه خود را برای امتحانات آخر سال آماده کند، همراه بسیاری از دانش‌آموزان دیگر، به یکی از خیابان‌های خلوت شهر می‌آمد و... زیر چراغ‌های خیابان، به خواندن درس مشغول می‌شد... ماشین‌هایی که از این خیابان عبور می‌کردند، با زدن بوق... سبب حواس‌پرتی دانش‌آموزان می‌شدند. به ابتکار مجید و دوستانش قرار شد موانع متحرک راهنمایی و رانندگی را از نقاط مختلف شهر جمع‌آوری کنند و آن‌ها را در ابتدا و انتهای خیابانی که درس می‌خواندند قرار دهند و خیابان را برای

مطالعه دانش‌آموزان مسدود کنند. پس از سپری‌شدن چند شب، ساواک متوجه عمل دانش‌آموزان شد و از اداره ساواک دستور داده شد که موانع را جمع‌آوری کنند. شب دیگر مجید با دوستانش برای مقابله، تریلی بزرگی را که در کنار خیابان پارک شده بود، هل دادند و با آوردن به وسط خیابان، دوباره مسیر ورود و خروج ماشین‌ها را مسدود کردند. قسمت‌های دیگر خیابان هم با ریختن قوطی و حلب زباله بسته شد. اواخر شب دوباره از مرکز ساواک در همان خیابان، تعدادی مأمور بیرون ریختند و در یورش نابهنگام تعدادی از دانش‌آموزان را دستگیر کردند... مجید در فرصتی کوتاه و استثنایی با دوچرخه تمام دانش‌آموزان و دوستانش را باخبر کرد. همه با هم به طرف مرکز ساواک هجوم بردند و به اعتراض پرداختند... مأموران ساواک که اعتراضات را در حال گسترش می‌دیدند به‌ناچار دانش‌آموزان دستگیرشده را آزاد کردند» (امجدی، ۱۳۹۵: ۶۲).

در این واقعه، مختل کردن عبور و مرور در شهر و مقاومت دانش‌آموزان در برابر تلاش ساواک برای بازگرداندن نظم، یک فعالیت سیاسی محسوب می‌شود. گویی دولت برای اجرای قوانین راهنمایی و رانندگی نیز باید با مخالفان سیاسی بجنگد. چنین قضاوت‌هایی درباره عملکرد دولت نشان می‌دهد دامنه اعتراض تا چه حد در بین مخالفان فراگیر بوده و چگونه هر امر پیش‌پافتاده ظرفیت سیاسی کردن دانشجویان را داشته است.

لطف‌الله میثمی از محمد حنیف‌نژاد نقل می‌کند که او حتی با اجرای برنامه‌های توسعه شهری به نام دفاع از خلق و مبارزه با امپریالیسم مخالفت می‌کرده است: «همان زمان خیابان الیزابت را تعریض کردند و جوی آب کنار خیابان را به وسط خیابان انداختند. محمدآقا می‌گفت: «ببین، حالا این خیابان را عریض می‌کنند، ما اسمش را اصلاحات می‌گذاریم، ولی واقعیت این است که می‌خواهند مثلاً توزیع ماشین پیکان که تولید کمپرادور است، گسترش پیدا کند. اما در برابر توسعه کارخانه اتومبیل‌سازی و واردات اتومبیل، خیابان‌های تهران تنگ است. با پول این ملت بدبخت باید خیابان‌ها را عریض کنند که این کارخانه بتواند ماشین‌ها را بفروشد و ترافیک هم به شکل بدی فلج نشود. این اصلاحات در کدام جهت است؟» (میثمی، ۱۳۷۸: ۳۳۳).

حنیف‌نژاد رونق تولید صنعتی و اجرای برنامه‌های توسعه شهری را صرفاً واجد هدف سود رساندن به بورژوازی کمپرادور و بهره‌کشی از ملت بدبخت می‌داند. با چنین ذهنیتی، دولت به‌خاطر انجام وظایف عمومی‌اش نیز متهم به سرکوب و بهره‌کشی می‌شود و نفس برنامه‌ریزی برای توسعه کشور را باید یک توطئه شوم قلمداد کرد. با توجه به اقتدار کاریزماتیک حنیف‌نژاد در سازمان مجاهدین خلق، می‌توان حدس زد که چنین تحلیل‌هایی تا چه حد در سیاسی کردن بینش اعضا نقش داشته است.

فرض وجود حکومتی که بر همه امور اشراف دارد و تمام بدی‌ها از جانب او صادر می‌شود، هم تفسیر وقایع را آسان می‌کند و هم راه‌حل مشکلات را به مبارزه سیاسی با حاکمیت تقلیل می‌دهد: «در حاشیه کنگره [به مناسبت رحلت آیت‌الله بروجردی و تعیین مرجعیت شیعیان] از آیت‌الله طالقانی سؤال کردم چرا در مناطق محروم زلزله می‌آید و این همه آدم از بین می‌رود؟ آن‌ها چه گناهی کرده‌اند؟ آن زمان تازه بوئین‌زهر زلزله آمده بود. ایشان گفت: «قرآن خطابش به توده‌ها است. اگر آن‌ها زیر بار ظلم نروند، ظلمی باقی نمی‌ماند. خدا به توده‌های مردم می‌گوید که چرا قیام نمی‌کنید؟ چرا می‌گذارید زلزله خانه‌های شما را از بین ببرد؟» (میثمی، ۱۳۷۸: ۴۸). دولت‌ستیزی مخالفان چنان فراگیر بود که تمام پدیده‌ها را واجد علت سیاسی می‌دانستند و هر آنچه خوشایند نمی‌دانستند، به بدخواهی رژیم نسبت می‌دادند.

خصوصیت روشنفکران با تکنوکراسی و برنامه‌های توسعه در کشور، ناشی از تصویر منفی‌شان از غرب بود. آن‌ها نوسازی کشور را نشانه غربی‌شدن و برنامه‌های توسعه را نشانه سر خم کردن نظام سیاسی در برابر امپریالیسم می‌دانستند. روشنفکران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ عموماً آرمان‌های روشنگری را فریبی می‌دانستند که هدفش بهره‌کشی از جوامع تحت استعمار است. به این ترتیب

علی‌رغم اینکه خود تحت تأثیر متفکران غربی بودند، از نفی غرب و برنامه‌های توسعه‌گرایانه رژیم سخن می‌گفتند. این نگاه منفی به غرب در دوران پهلوی دوم مقبولیت روزافزون می‌یافت و دانشجویان نیز این نگاه منفی به مدرنیته و دستاوردهای آن را بیش از پیش قابل‌دفاع می‌یافتند. از آنجا که نقد تمدن غربی و دستاوردهای آن به معنای نقد رژیم سیاسی حاکم و زیرسؤال‌بردن آن بود، دانشجویان نیز با درونی کردن این نگاه بدبینانه، در تضاد با نظام سیاسی حاکم قرار می‌گرفتند: «مسئله دیگر... عدم شناخت غرب بود؛ یعنی غرب واقعی را [دانشجویان] نمی‌شناختند... این اواخر به قدری فقط بد شنیده بودند از غرب که دیگر اصلاً علاقه نداشتند به شناختن غرب... بعد هم در مقابل شروع کردند به انتقاد از اروپا، بعد هم یک جایی وقتی اعتقاد نداشتند یا به علت عدم اطلاع... ما هرچه می‌گفتیم می‌گفتند بله فرنگی‌ها این حرف را می‌زنند. تنها چیزی که این اواخر به طور غیرمستقیم در اختیارشان بود، آثار مارکسیستی بود... و هر مطلبی که می‌گفتی، می‌گفتند شما نگفتید مارکس راجع به این موضوع چی می‌گفت، فکر می‌کردند ما این را نخواستیم بگوییم، و این عدم آشنایی البته وقتی اروپا را نمی‌دانند، بقیه فرهنگ‌ها را هم که اصلاً این‌ها خیال می‌کردند (با آنکه اعتقاد نداشتند) که تنها فرهنگ، فرهنگ اروپایی است. بقیه فرهنگ‌ها هم که اصلاً به حساب نمی‌آیند» (مصاحبه جمشید بهنام با بنیاد مطالعات ایران، ۳۶).

نکته مهم در این نقل‌قول، رابطه عشق و نفرتی است که در دانشجویان نسبت به غرب وجود دارد؛ رابطه‌ای که در روشنفکران جهان‌سوم‌گرای ایران در این دوره نیز مشهود است. از یک سو، دانشجویان فرهنگ غربی را فرهنگی منحط می‌دانستند؛ تا جایی که حتی نمی‌خواستند چیزی درموردش بیاموزند. از سوی دیگر، تنها فرهنگ برجسته در جهان از نظر آن‌ها فرهنگ غربی بود و از سایر فرهنگ‌ها شناخت درستی نداشتند. این کشمکش بین دانشجویان و فرهنگ غربی در شرایطی رقم می‌خورد که آثار ترجمه‌شده اندکی از تفکر غربی در دسترس دانشجویان آن دوره قرار داشت و تفسیر جهان‌سوم‌گرایانه از غرب در ایران رواج فراوان یافته بود؛ تفسیری که به موجب آن، تنها ویژگی بارز تمدن غربی، بهره‌کشی از کشورهای ضعیف بود. آشنایی با اندیشه فلاسفه دوران‌ساز غربی جایش را به متون ترجمه‌شده از منابع دست‌چندم برای آشنایی با آرای مارکس داده بود تا دانشجویان بدون آشنایی با محورهای اصلی تفکر مدرن، در پی نقد آن باشند. جالب آنجا است که وقتی امثال بهنام در پی تصحیح این سوءتفاهم بودند، از سوی دانشجویان انگ غرب‌زده می‌خوردند. در نتیجه، گفتگو با استادان برای دانشجویان رنگ جدال با غرب‌زدگی به خود می‌گرفت.

پیامد ترجمه ضرورت‌های تکنوکراتیک به توطئه‌های پشت پرده سیاسی، پذیرفتن اقتضات تکنوکراسی و مقاومت در برابر عمومی‌ترین کارکردهایی بود که هر دولتی موظف است برای اجرای هرچه بهتر آن‌ها اقدام کند. چنین مقاومتی به مشروعیت‌زدایی از نهادهایی منجر می‌شد که کارکرد مستقیم سیاسی نداشتند و اقدامی برای سرکوب شهروندان به عمل نمی‌آوردند. دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی نیز دچار چنین وضعیتی بودند و دانشجویان برای قوانین آموزشی ارزش‌چندانی قائل نمی‌شدند. از این منظر، می‌توان گفت یکی از پیامدهای مقاومت در برابر تکنوکراسی و الزامات آن، حاصل‌نشدن جامعه‌پذیری نهادی/سازمانی مناسب در افراد و عدم درک ضرورت پایبندی به قواعد دیوان‌سالارانه‌ای بود که کارآمدی و شایسته‌سالاری در سازمان‌ها و نهادهای مختلف را حفظ می‌کرد.

۵-۲. جامعه‌پذیری نهادی/سازمانی ناتمام

دانشگاه‌ها در دوران حکومت پهلوی دوم شاهد اعتراض‌های متعددی بودند. اگرچه بخشی از نارضایتی دانشجویان به ناکامی‌های سیاسی مربوط بود، اما عدم انطباق انتظارات دانشجویان با اقتضات نهاد آموزش عالی به بروز مخالفت‌های متعددی از سوی آن‌ها منجر می‌شد که مسئولان دانشگاه نمی‌توانستند به آن پاسخ مثبت دهند، اما دانشجویان با تأکید بر خواسته‌های خود، اقدام به برپایی اعتراض و به تعطیلی کشاندن کلاس‌ها و جلسات امتحان می‌کردند. چنین اعتراض‌هایی ناشی از جامعه‌پذیری ناتمام دانشجویانی بود

که حاضر به پذیرش ضوابط دانشگاهی نبودند و با اعتراض‌هایشان مشروعیت نهاد آموزش را تضعیف می‌کردند. تناقض چنین عملی در این بود که دانشجویان بر منزلت دانشجویی خود تأکید می‌کردند و خواهان کسب مزایایی به‌عنوان دانشجو بودند، اما با فعالیت‌هایی پیگیر بهره‌مندی خود از این مزایا می‌شدند که موجب تضعیف جایگاه دانشگاه و منزلت حرفه‌ای دانشجو می‌شد. دانشجویان نمی‌خواستند به انضباط نهادی‌ای تن دهند که طی کردن مدارج علمی و بهره‌بردن از مزایای آن صرفاً به میانجی آن میسر بود. در نتیجه بخشی از اعتراضات دانشجویی حول خواسته‌هایی شکل می‌گرفت که با کارکرد دانشگاه در تضاد بود، اما دانشجویان بدون توجه به این مسئله بر رسیدن به آن پافشاری می‌کردند و مسئولان دانشگاه را تحت فشار قرار می‌دادند. از آنجا که مسئولان ذی‌ربط در موارد متعدد با رفتارهای اعتراضی دانشجویان مدارا می‌کردند، اعتراض به ضوابط دانشگاه، دانشجویان را به اهدافشان می‌رساند.

در اعتراضاتی که با هدف تغییر ضوابط آموزشی و منطبق کردن آن با شرایط دلخواه دانشجویان برگزار می‌شد، خواسته‌های متعددی مطرح می‌شد؛ از تعطیل کردن جلسه امتحان به دلیل سختی سؤالات گرفته تا اعتصاب به‌خاطر کنکورن‌دادن یا گرفتن مدرک یک مقطع بالاتر بدون طی کردن مراحل لازم. دانشجویان مداخله در امور آموزشی و تعیین تکلیف برای ضوابط دانشگاهی را حق خود می‌پنداشتند و چنانچه دانشگاه تصمیمی برخلاف این خواسته‌ها اتخاذ می‌کرد، حق اعتراض و به‌تعطیلی‌کشاندن دانشگاه تا لغو این تصمیم را برای خود محفوظ می‌دانستند؛ برای مثال، در تاریخ ۱۳۳۱/۰۷/۱۲ که برای امتحان مسابقه ورودی دانشکده حقوق تعیین شده بود، عده‌ای [از داوطلبان] شروع به نطق کردند و مانع انجام مسابقه شدند. عده داوطلبان ۱۵۰۰ نفر و تقاضاهایی که عنوان شد اول این بود که از میان آن‌ها به‌جای ۳۰۰ نفر باید ۷۵۰ نفر پذیرفته شوند و بعد به این صورت درآمد که اصولاً امتحان و مسابقه معنی ندارد و دانشکده باید هر ۱۵۰۰ نفر را در سال اول قبول کند.

عناصري که این وضع را پیش آورده بودند و همدستان آن‌ها روزهای بعد هم همین نقشه را تعقیب کردند، مانع اجرای امتحانات ورودی دانشکده‌های کشاورزی و ادبیات و دامپزشکی نیز شدند و به ایراد نطق‌های تحریک‌آمیز و انتشار بیانیه‌های گوناگون مبادرت ورزیدند. جلسه شورای دانشگاه نیز روز ۱۶ مهر با حضور رؤسا و معاونان و نمایندگان دانشکده‌ها تشکیل شد و از ساعت نه صبح تا دو ساعت بعد از ظهر به بحث پرداخته شد و پیشنهاد دانشکده حقوق مبنی بر پذیرفتن ۸۰۰ داوطلب به‌جای ۳۰۰ نفر به تصویب رسید (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۲۰۱-۲۰۲).

اگرچه می‌توان به شیوه گزینش دانشجو از طریق کنکور ایراداتی وارد دانست، اما لغو امتحان ورودی به شکل ناگهانی و موافقت سریع با خواسته‌های معترضان نشان می‌دهد از یک سو، دانشگاه فاقد اقتدار لازم برای اداره مستقل خود بوده و از سوی دیگر، متقاضیان ورود به دانشگاه از جامعه‌پذیری نهادی مناسب برای ورود به دانشگاه برخوردار نبوده‌اند و برپا کردن اعتصاب را از بدو ورود به دانشگاه راه‌حل مسائل می‌دانسته‌اند. تکرار این نوع اعتراضات و مطالبات نشان می‌دهد دانشجویان توسل به این شیوه‌ها را مفید می‌دانستند و دانشگاه توان متقاعد کردن دانشجویان به رعایت ضوابط آموزشی را نداشت.

در سال تحصیلی ۱۳۴۶-۱۳۴۷ نیز دانشجویان دانشکده داروسازی دانشگاه تهران از تاریخ ۱۳۴۶/۰۹/۲۹ از حضور در کلاس‌های درس خودداری کردند و تقاضا کردند که بدون قید و شرط (بدون رعایت اصول کلی دوره‌های فوق‌لیسانس و دکتری) بعد از اخذ لیسانس به تحصیلات خود تا پایان دوره دکتری داروسازی ادامه دهند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۴۵۰-۴۵۱). اسناد مذکور گزارش می‌دهند که دانشجویان با توضیحات مسئولان دانشکده قانع نشدند و همچنان به اعتراض خود ادامه دادند. در این گزارش‌ها که یکی از آن‌ها توسط رئیس دانشگاه برای ساواک ارسال شد، به این نکته اشاره شد که در سال تحصیلی جاری هنگام تنظیم برنامه فوق‌لیسانس توسط دانشکده داروسازی و مقارن با وقایعی که در پلی‌تکنیک تهران رخ داد و مماشاتی که به عمل آمد،

دانشجویان سال‌های مذکور از حضور در کلاس‌های درس خودداری ورزیدند و چنین مطالبه‌ای را مطرح کردند. در گزارش به مماشاتی که در پلی تکنیک رخ داده اشاره‌ای نشده است. اما می‌توان از این اشاره دریافت که اگماض مسئولان دانشگاه و دادن امتیازات مکرر به دانشجویان، تأثیر بسزایی در تضعیف نهاد دانشگاه و استمرار اعتراضاتی از این دست داشته است. به نظر می‌رسد دانشگاه پیش از آنکه استقلال خود را به واسطه مداخله نیروهای سیاسی سرکوبگر خارج از دانشگاه از دست داده باشد، اقتدار خود را در مواجهه با دانشجویانی از دست داده بود که اعتقادی به حفظ استقلال نهادهی دانشگاه نداشتند و مقررات آموزشی را ابزاری منعطف در دست خود می‌دانستند.

در نامه‌ای که به تاریخ ۱۳۵۲/۱۲/۰۸ از سوی وزیر علوم برای نخست‌وزیر ارسال شده آمده است: «دانشجویان مدرسه عالی ورزش که دوره فوق دیپلم را باید بگذرانند تقاضا دارند که بدون دادن کنکور مجدد، دوره لیسانس را بگذرانند... چند روزی به کلاس نمی‌رفتند. امروز دانشجویان مقابل امجدیه جمع شده و سپس به طرف سازمان تربیت بدنی به راه افتادند... (دستور داده شد که چون در گذشته این نوع اجتماعات و گروه‌ها سبب تغییر هدف‌های اساسی شده است، باید مسئولان مدرسه عالی با قاطعیت با دانشجویان مذاکره و تفهیم کنند که عدم حضور در کلاس علاوه بر اینکه خواسته‌های غیرمنطقی را برآورده نمی‌کند منجر به اجرای آیین‌نامه‌های انضباطی و تعطیل ترم خواهد شد)» (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۲۵).

نکته مهم در این نامه این است که وزیر علوم یادآوری می‌کند چنین اجتماعاتی در گذشته موجب تغییر اهداف اساسی شده و باید به دانشجویان تفهیم شود که چنین خواسته‌های نادرستی اجابت نخواهد شد. اینکه دانشگاه‌ها تا سال نگارش نامه (۱۳۵۲)، همچنان درگیر چنین خواسته‌هایی هستند و در برابر چنین خواسته‌هایی مماشات به خرج می‌دهند، ضعف نهادهی مراکز آموزش عالی کشور را نشان می‌دهد.

در تاریخ ۱۳۵۳/۰۱/۱۹ در مدرسه عالی ساختمان نیز حدود ۱۸۰ نفر از دانشجویان دوره شبانه مدرسه به عنوان اعتراض که چرا دوره دوساله آن‌ها به چهار سال و لیسانس تبدیل نشده، از حضور در کلاس‌های درس خودداری ورزیدند و اظهار کردند تا به وضع آن‌ها رسیدگی نشود، در کلاس درس شرکت نخواهند کرد (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۴۱). در ۱۳۵۳/۰۱/۲۵ هم دانشجویان رشته ساختمان در مدرسه عالی ساختمان به کلاس‌ها نرفتند. خواسته آن‌ها ارتقا به سطح لیسانس بود (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۴۳).

چنین وقایعی به خوبی نشان می‌دهد تا سازوکار دیوان سالارانه قاعده‌مندی در نهادها و سازمان‌ها شکل نگیرد، افراد مطالبات بی‌قاعده‌ای مطرح می‌کنند که اگرچه رنگ و بویی از آزادی‌خواهی دارد، اما در عمل به هرچ‌ومرج و بی‌نظمی دامن می‌زند. جالب است که در ۱۳۵۳/۰۱/۲۷ نیز دانشجویان دوره شبانه مدرسه عالی ساختمان به پشتیبانی از دانشجویان دوره روزانه از رفتن به کلاس خودداری کردند. در صبح ۱۳۵۳/۰۱/۲۸ نیز دانشجویان دوره روزانه کلاس‌ها را تعطیل کردند. پنج نماینده دانشجویان با وزیر علوم ملاقات و گفتگو کردند و چند نفر هم به ملاقات نخست‌وزیر رفتند. وزیر علوم به آن‌ها تذکر داد که با اعتصاب، مقطع تحصیلی تغییر نمی‌کند و در صورتی که در کلاس‌ها حاضر نشوند، ترم تعطیل خواهد شد (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۴۴-۱۱۴۷). اینکه چنین اعتراضاتی در نهایت به دیدار با وزیر علوم و نخست‌وزیر منجر شده -فارغ از اینکه دردسترس بودن وزیر و نخست‌وزیر امری قابل تحسین است- نشان می‌دهد چنین مطالبات نادرستی تا چه حد می‌توانست نهاد آموزشی را دچار بحران کند و مسئولان مراکز آموزشی تا چه حد از حل و فصل چنین مشکلاتی عاجز بودند و اعتراض و به تعطیلی کشاندن کلاس‌ها تا چه حد حق بدیهی برای دانشجویان به شمار می‌رفت.

چنین اشکالی از تلاش دانشجویان برای دورزدن قوانین، محدود به مدارس عالی نبود و در دانشگاه‌های معتبر کشور نیز اعتراضاتی از این دست شکل می‌گرفته است. در تاریخ ۱۳۵۳/۰۲/۱۱ در دانشگاه تهران، انجمن دانشجویان دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی خواستار انحلال مدارس عالی مدیریت در شهرستان‌ها و ادامه تحصیل دانشجویان دانشگاه تهران در دوره فوق‌لیسانس (بدون کنکور) بودند. از آنجا که پاسخ دانشکده منفی بود، اعضای انجمن استعفا کردند و متعاقب آن حدود ۵۰۰ نفر از دانشجویان دانشکده مزبور از حضور در کلاس خودداری ورزیدند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۶۳). در نامه مورخ ۱۳۵۳/۱۰/۲۲ از طرف وزیر علوم برای نخست‌وزیر نیز ذکر شد که دانشجویان دانشکده علوم اداری و مدیریت بازرگانی به دنبال معرفی عده‌ای از دانشجویان وزارت امور اقتصادی و دارایی که برای طی دوره دوساله به دانشکده مزبور معرفی شده‌اند، کماکان از دادن امتحانات خودداری می‌کنند و می‌گویند که دوره دوساله آن‌ها باید چهارساله و مدرک لیسانس باشد. بعدازظهر ۱۳۵۳/۱۰/۲۱ هم به همین منظور در جلسه امتحان شرکت نکردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۳۳۰-۱۳۳۱). این موارد نشان می‌دهد اعتراضات دانشجویی متأثر از طیف گسترده‌ای از خواسته‌ها بوده و نمی‌توان سیاسی‌شدن دانشگاه‌ها را به عملکرد سرکوبگر حاکمیت تقلیل داد. چنین اعتراضاتی نشان می‌دهد انحصارگرایی به نظام سیاسی حاکم محدود نبوده و استقلال دانشگاه همواره از سوی مطالبات افراطی بخشی از دانشجویان نیز دستخوش بحران بوده است.

مقاومت دانشجویان در برابر امتحان‌دادن، به اعتراض به کنکور محدود نمی‌ماند و دانشجویان جلسات امتحان را نیز به بهانه‌های مختلف به تعطیلی می‌کشاندند؛ بهانه‌هایی که عموماً ناشی از ناتوانی آن‌ها در گذراندن دروس تعیین‌شده بود و دانشجویان به‌جای تلاش بیشتر برای کسب آمادگی برای امتحان، راه به تعطیلی‌کشاندن امتحان را در پیش می‌گرفتند. در تاریخ ۱۳۵۰/۰۶/۰۹ در دانشگاه تهران، [در] امتحان ریاضی دکتر قلم‌سیاه... یکی دو نفر از دانشجویان به مشکل‌بودن سؤال‌ها اعتراض کردند. دامنه اعتراض به‌جایی رسید که نظم کلاس به هم خورد و استاد مربوطه که تقریباً کنترل اعصاب خود را از دست داده بود، به دانشجویان گفت که بیرون می‌رود و سؤالات را تجدید می‌کند. استاد از کلاس بیرون رفت و کلیه دانشجویان از نوشتن دست کشیده و به انتظار ماندند. حدود یک ساعت بعد یکی از مراقبان اطلاع داد که استاد می‌گوید در حال حاضر فکر آماده نیست تا سؤال‌ها را تجدید کنم. آن عده که نمی‌خواهند امتحان بدهند، بعداً فکری درباره آن‌ها خواهم کرد. وقتی این خبر به دانشجویان داده می‌شود، تمام دانشجویان آن اتاق به این دلیل که یک ساعت از وقت گذشته بود و به‌علاوه در مدت این یک ساعت انتظار، آن‌ها نیز کنترل اعصاب خود را از دست داده بودند، از کلاس خارج شدند. ضمناً چند نفر از دانشجویانی که در اتاق‌های دیگر امتحان داده بودند، استاد به آن‌ها اطلاع داد که سه تا از سؤالات را جواب ندهند. همچنین یکی از مراقبان به آن‌ها گفت شما فقط شلوغ نکنید. هر کار دیگر که می‌خواهید بکنید (منظور این بود که به کمک یکدیگر و کتاب به سؤالات جواب دهند و دانشجویان هم از فرصت استفاده می‌کنند). همچنین بعداً شنیده شد که چند نفر از آن عده دانشجویانی که از اتاق خارج شده بودند، در بیرون کلاس به سؤال‌ها جواب دادند و بعداً داخل اتاق شدند و ورقه امتحانی را به استاد و مراقبان دادند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۶۷۶-۶۷۷).

چنین رویدادهایی نشان‌دهنده عجز مثال‌زدنی دانشگاه در مدیریت زیاده‌خواهی دانشجویان است. از یک سو استاد با اعتراض چند دانشجو کنترل خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند از سؤالاتی که طرح کرده دفاع کند. از سوی دیگر مسئولان برگزاری امتحان چنان از اعتراضات دانشجویی در هراس‌اند که صرفاً از دانشجویان می‌خواهند شلوغ نکنند و امتحان را به هر شکل که خودشان مایل‌اند ادامه دهند. چنین نهاد آموزشی بی‌اقتداری، با تثبیت روحیه پرخاشگری در دانشجویان، آن‌ها را به این نتیجه می‌رساند که اراده‌گرایی راه‌حل تمام مشکلات است و هر خواسته‌ای که از سوی آن‌ها مطرح شود، باید در کمترین زمان ممکن پاسخ مثبت بگیرد.

این رفتارهای زیاده‌خواهانه صرفاً به دانشگاه‌های مادر کشور محدود نبود و دانشجویان سایر مراکز آموزشی نیز استفاده از این حربه را حق مسلم خود می‌دانستند؛ برای مثال، در تاریخ ۱۳۵۲/۰۳/۲۳ در دانشسرای عالی ۷۰ نفر از دانشجویان در جلسه امتحان دکتر حریریان پس از توزیع سؤال همگی به این عنوان که سؤال‌ها با آنچه خوانده‌اند مغایرت دارد، جلسه امتحان را ترک کردند، استاد مزبور را هو کردند و آماده تظاهرات شدند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۹۶۳). روحیه پرخاشگرانه دانشجویان در این گزارش قابل توجه است. هو کردن استاد و آماده بودن برای شروع تظاهرات، هم نشان‌دهنده اقتدار ضعیف استاد است و هم نشانه آمادگی همیشگی دانشجویان برای آغاز کردن نزاع و درگیری با دانشگاه. به نظر می‌رسد فضای دانشگاه‌ها در آن دوره فاقد غنای مدنی لازم برای حل و فصل مسائل از راه‌های مسالمت‌آمیز بوده و دانشجویان واکنش‌های ستیزه‌جویانه را به گفتگو با مسئولان دانشگاه ترجیح می‌داده‌اند. چنین رویه‌هایی از سایر دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها نیز گزارش شده است.

در غروب روز ۱۳۵۳/۰۲/۳۱ در دانشگاه ملی حدود ۴۰ نفر از دانشجویان سال دوم دندانپزشکی به بهانه مشکل بودن امتحان فیزیولوژی و آمادگی نداشتن از حضور در جلسه امتحان خودداری کردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۸۲). در ۱۳۵۳/۰۳/۱۹ دانشجویان سال دوم دانشکده علوم دانشگاه تهران که امتحان جبر داشتند، به بهانه مشکل بودن سؤالات از شرکت در امتحان خودداری کردند. به این ترتیب دانشگاه این درس را حذف و امتحان آن را به آخر نیمسال اول (بهمن ۱۳۵۳) موکول کرد (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۹۰). در تاریخ ۱۳۵۳/۰۸/۱۳ نیز دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران درمورد امتحانات خود اعتراض کردند، چند عدد شیشه و در و پنجره را شکستند و با ورود گارد دانشگاه متفرق شدند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۲۶۷). در تاریخ ۱۳۵۳/۱۰/۲۳ نیز در آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی، عده‌ای از دانشجویان به علت مشکل بودن سؤالات امتحانی، جلسه را ترک کردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۳۳۲-۱۳۳۳).

آموزش دانشجویان و ارزیابی صلاحیت علمی آن‌ها، از مهم‌ترین وظایفی است که به دوش نهادهای آموزشی است و چنانچه دانشگاه نتواند به درستی از عهده این وظایف برآید، کارآمدی خود را زیر سؤال برده است و دانشجویانی که از این دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شوند، فاقد صلاحیت لازم برای به عهده گرفتن مسئولیت‌هایی متناسب با تخصص خود خواهند بود. اما به نظر می‌رسد با دامنه‌دار شدن اعتراضات، دانشجویان توجه کمتری به وظیفه اصلی خود در دانشگاه می‌کردند و از دانشگاه انتظار داشتند سهل‌انگاری آن‌ها را بپذیرد.

محمدجعفر جدبابایی که از ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۱ ریاست دانشگاه پلی‌تکنیک را به عهده داشت، در تاریخ ۱۳۵۰/۱۰/۰۸ به وزیر علوم نامه‌ای نوشت و در این نامه شمه‌ای از فضای کلی حاکم بر دانشگاه و فرهنگ اعتراضی دانشجویی آن سال‌ها را در مقام آسیب‌شناسی مطرح کرد. توصیف جدبابایی تطابق زیادی با گزارش‌هایی دارد که در اسناد پیش‌گفته ذکر شده است. به عقیده رئیس دانشگاه پلی‌تکنیک، دانشجویان عموماً دارای چنین ویژگی‌هایی هستند:

توقع دارند دانشگاه‌ها عاری از هر عیب و نقص باشد؛ فقط تشخیص خود را قبول دارند؛ به حدود وظایف و اختیارات خود ناآشنا هستند؛ انتظار دارند چون دانشجو هستند و در یک محیط محدود علمی مشغول تحصیل‌اند، از دید قانون و نظامات مملکت دور باشند و مصونیت‌هایی داشته باشند؛ استفاده از مزایای دانشجویی و ارفاق‌های دولت را حق قانونی خود می‌دانند و هر ضابطه‌ای را که منافع آنی و مادی آن‌ها را دربر نداشته باشد قبول ندارند؛ معتقدند پیشرفت‌های نسبی دانشگاه‌ها نتیجه اعتصابات آن‌ها است؛ قویاً معتقدند خواسته‌های آنان با اعتصاب عملی خواهد شد. مسئولان دانشگاه‌ها در بیشتر موارد به‌خاطر آرامش، کم‌وبیش سعی می‌کنند بهانه‌جویی‌های دانشجویان را به نحوی مرتفع کنند و معتقدند آن‌ها به آرامش بیش از قاطعیت و منطق نیاز دارند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۵۰-۶۵۱).

این ویژگی‌ها زیست سیاسی دانشجویان را به تصویر می‌کشد. به عقیده هانتینگتون، آرمان‌هایی مانند شرافت، درست‌نگری، کلی‌نگری و شایستگی در یک جامعه انتقالی می‌توانند چنان اوج گیرند و به شکلی افراطی مطرح شوند که افراد و گروه‌ها اعمال معمولی را نیز فاسد تلقی کنند. نخستین آشنایی با مدرنیسم به پیدایش معیارهای پارساگرایانه توجیه‌ناپذیر می‌انجامد. این اوج‌گرفتن ارزش‌ها به طرد معامله و مصالحه منجر می‌شود که در سیاست بسیار ضرورت دارد. در نتیجه، سیاست و فساد مترادف هم محسوب می‌شوند و هر وعده‌ای از سوی یک سیاست‌مدار مثلاً برای برنده‌شدن در انتخابات فسادآمیز تلقی می‌شود (هانتینگتون، ۱۳۹۷: ۹۵). با توجه به تغییری که در آرایش طبقاتی دانشگاه از نیمه دوم دهه چهل به تدریج رخ داد، می‌توان گفت توقع دانشجویان مبنی بر اینکه دانشگاه باید بدون نقص باشد، ناشی از تجربه‌ای بوده که به واسطه گذار از یک موقعیت فرودست به یک موقعیت فرا دست حاصل شده است. افرادی که متعلق به طبقات پایین جامعه بودند، در بازه زمانی بسیار محدودی، تحرک طبقاتی قابل توجهی را تجربه کردند که این معیارهای پارساگرایانه را در آن‌ها ایجاد و تقویت کرد. اما این معیارهای پارساگرایانه سنگ محکی بودند که صرفاً برای قضاوت درباره عملکرد دیگران به کار می‌آمد و دانشجویان گویی با از آن خودکردن این معیارها، نیازی نمی‌دیدند عملکرد خود را نیز با این معیارها بسنجند. درونی‌کردن این معیارها آن‌ها را به جان زیبایی تبدیل کرده بود که شر و پلیدی را صرفاً در پیرامون خود می‌دیدند و نه در نگاهی که به این پلیدی‌ها می‌نگرد. عباس عبدی در کتابش به این نکته اشاره می‌کند که دانشجویانی که اصرار داشتند ارزش‌های خود را به دیگران تحمیل کنند، خود چندان به این ارزش‌ها پایبند نبودند، اما با دیگرانی که اصول و قواعد مورد نظر را رعایت نمی‌کردند برخوردهای خشن می‌کردند (عبدی، ۱۳۹۳: ۱۷۸).

چنین چشم‌اندازی به امور جاری دانشگاه، هم به شکل‌گیری توقعات فزاینده در دانشجویان منجر می‌شد و هم به اراده‌گرایی افراطی دامن می‌زد. دانشجویان نظارت دانشگاه بر عملکردشان را نادرست می‌دانستند و تصور می‌کردند پیشرفت‌های نسبی دانشگاه محصول اعتصاب‌های آن‌ها است. این مسئله نشان می‌دهد دانشجویان تصویری نادرست از امر صنفی داشته‌اند و راهی را برای پیگیری مطالبات خود برمی‌گزیده‌اند که به تضعیف نهاد دانشگاه و هویت دانشجویی آن‌ها منتهی می‌شده است. چنین تندروری و رادیکالیسمی علاوه بر اینکه نشانه فقر زیست مدنی دانشجویان است، پشت‌گرم به این فرض است که تنها راه تغییر، سیاسی کردن مطالبات است. دانشجویان از یک سو خواهان بهره‌مندی از تمام مزایایی بودند که دولت در اختیارشان قرار می‌داد، اما در برابر برخورداری از این مزایا، خود را متعهد به ضابطه خاصی نمی‌دانستند و ادامه اعتصاب‌ها راهی برای افزودن بر مزایای کسب‌شده تلقی می‌شد. در این گزارش نیز به مماشات مسئولان برای آرام نگه داشتن فضای دانشگاه اشاره شده است؛ مماشاتی که باور دانشجویان به راهگشای بودن اعتصاب برای حل هرگونه مشکلی را تقویت می‌کرد.

برخی از دانشجویان از اعتراض برای حل مشکلات آموزشی بهره می‌بردند و به تعطیلی کلاس‌ها به بهانه سنگین بودن درس‌ها و اعتصاب برای اجرانشدن ضوابط آموزشی را حق خود می‌دانستند.

۶۰ نفر از دانشجویان دانشکده فنی که دارای معدل مشروط بودند، در تاریخ ۱۳۵۰/۰۱/۲۲ به عنوان اعتراض در اتاق رئیس دانشکده به حالت نشسته اعتصاب کردند. رئیس دانشکده نیز در اتاق خود ماند. دانشجویان تا ساعت ۱۹:۳۰ محل مذکور را ترک نکردند. قصد دانشجویان این بود که با توجه به مشکل بودن درس‌ها، به آن‌ها فرصت داده شود تا بتوانند واحدهای بیشتری بگیرند و معدلشان را به حد قابل قبولی برسانند، ولی آیین‌نامه آموزشی مغایر با این تقاضا بود (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۵۵۳). دانشجویان مشروط، با این اعتراض نشان دادند که خود مسئولیتی در وضعیت به وجود آمده ندارند و این دانشگاه است که موظف

است مسئله را حل کند. دانشجویان تلویحاً رئیس دانشکده را در اتاق خود زندانی کردند تا او مسئولیت درس نخواندن آن‌ها را به عهده بگیرد و فکری به حال کسانی بکند که نمی‌توانند از عهدهٔ دروس سخت دانشگاه برآیند. هیچ‌کس نیز مانع این کار دانشجویان نشد. چنین وقایعی در سایر مراکز آموزشی تهران نیز مسبوق به سابقه بوده است. در تاریخ ۱۳۵۳/۰۱/۲۸ مدرسهٔ عالی پارس عده‌ای از دانشجویان را که معدلشان به حدنصاب نرسیده بود، اخراج کرد. پس از آن حدود ۲۰۰ نفر از دانشجویان بخش علوم به‌عنوان اعتراض به اخراج دانشجویان از رفتن به کلاس‌ها خودداری کردند. معاون مدرسه بین دانشجویان رفت و اظهار کرد که طبق مقررات، هیچ دانشجویی نمی‌تواند بیش از شش سال در دورهٔ لیسانس بماند. دانشجویان قانع نشدند و یک روز دیگر هم از رفتن به کلاس خودداری کردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۴۷-۱۱۴۸). چنین وقایعی نشان می‌دهد فرم حفظ همبستگی بین دانشجویان اهمیتی بیش از محتوای آن داشته است. گویی دانشجویان تحت هر شرایطی باید از یکدیگر حمایت کنند و در برابر تصمیماتی که منافع آن‌ها را به خطر می‌اندازد مقاومت ورزند. به عبارت دیگر، پیگیری منافع صنفی جای خود را به نگرشی آنتاگونیستی داده که امکان گفتگو و مصالحه بین دانشجویان و مسئولان دانشگاه را تضعیف می‌کرده است. وقتی در تاریخ ۱۳۵۳/۰۲/۰۸ یکی از دانشجویان رشتهٔ ریاضی دانشکدهٔ علوم دانشگاه تهران به‌علت نیاوردن معدل کافی و اهانت به استاد به دورهٔ شبانه منتقل شد، دانشجویان به‌عنوان اعتراض به انتقال او، از ساعت ۹:۳۰ تا ۱۰:۳۰ از حضور در کلاس درس خودداری کردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۵۷). چنین شکلی از مستثناکردن خود و نپذیرفتن الزاماتی که مقوم هویت دانشجویی دانشجویان است، دانشجویان را صرفاً مترادف با برخوردارشدن از مزایای حضور در دانشگاه می‌داند.

دانشجویان حتی دشواربودن دروس را بهانهٔ مناسبی برای به‌تعطیلی‌کشدن کلاس‌ها می‌دانستند. در تاریخ ۱۳۵۳/۰۲/۰۷ حدود ۳۰ نفر از دانشجویان سال سوم فیزیک دانشگاه ملی به‌عنوان اینکه حجم درس الکترونیک زیاد است، از حضور در کلاس درس خودداری کردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۵۵). در تاریخ ۱۳۵۳/۰۲/۰۹ نیز دانشجویان سال دوم شیمی دانشسرای عالی به کلاس نرفتند و بهانهٔ آن‌ها این بود که درس‌های آن‌ها زیاد است (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۱۵۸). باقر قدیری اصلی، استاد وقت دانشکدهٔ حقوق دانشگاه تهران، به یاد می‌آورد که در زمان تدریس درس آمار، مشکل‌بودن و قابل‌فهم‌نبودن درس سبب می‌شد دانشجویان سروصدا به راه بیندازند و اعتراض کنند (مصاحبه با قدیری اصلی به نقل از دانایی، ۱۳۹۸: ۶۲).

ضعف دانشگاه در حفظ استقلال نهادی خود و بی‌اعتبارشدن قوانین، اعتراض را به بخشی از فعالیت آموزشی تبدیل کرده بود. دانشجویان منطبق‌کردن قوانین با خواسته‌های خود را حق خود می‌دانستند و حتی توضیحات مسئولان دانشگاه نیز برای آن‌ها قانع‌کننده نبود. دانشجویان حتی انتظار داشتند قوانین کلان نیز که محصول تصمیم‌گیری در سطح وزارتخانه‌ها بوده با اعتراض و اعتصاب به شکل دلخواه آن‌ها دربیاید؛ برای مثال، در تاریخ ۱۳۴۶/۱۱/۱۷ عده‌ای از دانشجویان انستیتو فناوری تهران به عدم انتقال انستیتوهای فناوری کشور به وزارت علوم و آموزش عالی اعتراض کردند و با نرفتن به کلاس و جلوگیری از ادامهٔ امتحانات نیمهٔ اول، موجبات اغتشاش انستیتوی مذکور را فراهم آوردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۴۵۴). دانشجویان انستیتوی مذکور خواهان تغییر قانونی بودند که به‌موجب آن، انستیتوهای کشور زیرمجموعهٔ وزارت آموزش و پرورش محسوب می‌شدند. به‌نظر می‌رسد مسئلهٔ دانشجویان این بود که مایل بودند زیرمجموعهٔ وزارت آموزش عالی قرار گیرند تا به‌عنوان دانشجوی دانشگاه و نه انستیتو بتوانند در پایان دوران تحصیل خود مدرک معتبرتری دریافت کنند؛ درحالی‌که رئیس انستیتو پس از این اعتصاب در جلسه‌ای یادآور شد که در هیچ کجای اساسنامه ذکر از اینکه انستیتو فناوری، دانشکده است نشده و بنابراین ادعای محصلان فاقد پایه و مبنا است (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۴۵۵).

در چنین خواسته‌هایی، آنچه جذاب‌بایی در آسیب‌شناسی فرهنگ دانشجویی ذکر کرده به چشم می‌خورد. رئیس انستیتو فناوری در جلسه‌ای به تاریخ ۱۳۴۹/۱۱/۱۸ در حضور نخست‌وزیر به این نکته اشاره می‌کند که ادعای محصلان دایر بر اینکه باید انستیتو فناوری از وزارت آموزش و پرورش مجزا و جزو وزارت علوم شود، مقدمه‌ای است برای اینکه بعداً هم بگویند انستیتو را به دانشکده تبدیل کنید (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۴۵۵). رئیس انستیتو به‌خوبی با روحیات دانشجویان آشنا بود و می‌دانست این توقعات فزاینده، چه هدفی را دنبال می‌کند.

دانشجویان در پیگیری امور صنفی خود نیز اعتصاب و اعتراض را بهترین راه می‌دانستند و در مواردی که انجام کاری مستلزم طی شدن مراحل اداری بود، عدم حضور در کلاس و به‌تعطیلی‌کشاندن جلسات امتحان را راهی برای سریع‌تر به نتیجه‌رسیدن خواسته‌های خود می‌دانستند. در تاریخ ۱۳۴۷/۰۳/۲۱ حدود ۱۳۰ نفر از دانشجویان انستیتو فناوری ونک به‌عنوان اعتراض به عدم تصویب اساسنامه مربوط به دوره تحصیلی انستیتو از طریق وزارت کشور و روشن‌نبودن وضع آنان از نظر مدرک تحصیلی در مؤسسه مذکور اجتماع کردند و تصمیم گرفتند که عریضه به دفتر والا حضرت شاهدخت شهناز پهلوی تقدیم و از شرکت در امتحانات تا تصویب اساسنامه توسط وزارت کشور خودداری کنند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۵: ۴۸۷). در تاریخ ۱۳۵۴/۰۳/۱۰ نیز دانشجویان بخش علوم مدرسه عالی پارس به بهانه اینکه باید مدرسه تکلیف ترم تابستانی را روشن کند، جلسه امتحانی را به هم زدند. از طرف مدرسه به دانشجویان اطلاع داده شد که تا وصول دستورالعمل وزارت علوم و آموزش عالی نمی‌توان اطلاعی درباره ترم تابستانی داد. بالاین‌وصف عصر روز پنجشنبه هم از رفتن به کلاس و جلسه امتحان خودداری کردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۴۲۴). در روز بعد نیز دانشجویان رشته فیزیک و شیمی مدرسه به همان بهانه ترم تابستانی جلسات امتحانی را به هم زدند و مبادرت به شکستن چند شیشه جام کردند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۱۴۲۵).

مجموعه این واکنش‌ها به مسائل جاری دانشگاه‌ها، موجب استمرار تنش می‌شد که فضای دانشگاه‌ها را همواره به خود گرفتار نگه می‌داشت و به کاهش اعتماد بین دانشجویان و دانشگاه می‌انجامید. دانشجویان با بی‌اعتبار کردن قوانین آموزشی، برای رسیدن به خواسته‌های خود به الگویی رسیده بودند که به شکلی توأمان جایگاه آن‌ها را به‌عنوان دانشجو تقویت و تضعیف می‌کرد. آن‌ها از یک سو با تحت‌فشار قراردادن مسئولان دانشگاه و به‌دست‌گرفتن رویه‌های جاری آن، قدرت خود را افزایش می‌دادند. از سوی دیگر، چنین شکلی از مداخله در امور جاری نهادهای آموزشی، سبب افول اخلاق و شخصیت حرفه‌ای دانشجویان می‌شد و استقلال و موازنه نیروها در دانشگاه خدشه‌دار می‌شد. خدشه‌دار شدن این موازنه در دوری باطل، به تشدید توقعات فزاینده دانشجویان یاری می‌رساند.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

کارآمدی نهادهای اجتماعی در گرو تعهد اعضای آن به رویه‌ها و قواعد تعیین‌شده است. حفظ استقلال نسبی نهادهای و عمل هر نهاد براساس اقتضائات خود، جامعه‌پذیری نهادی اعضای آن را تسهیل می‌کند و افراد می‌آموزند که باید تابع چه باید‌ها و نبایدهایی باشند. التزام به این باید‌ها و نبایدها تأمین‌کننده منافع صنفی افراد خواهد بود و زمینه را برای ارتباط کارکردی منسجم با سایر نهادهای فراهم خواهد کرد.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد دانشجویان دانشگاه‌های شهر تهران در دوران پهلوی دوم اعتقاد چندانی به رعایت قواعد حاکم بر دانشگاه نداشتند و تمایلشان به تغییر دلبخواهانه قواعد آموزشی، عملکرد دانشگاه را مختل می‌کرد. دانشجویان ایجاد چنین

اختلال‌هایی را حق خود می‌دانستند و معتقد بودند قواعد آموزشی باید طبق خواست آن‌ها جرح و تعدیل شود؛ خواستی که موجب تضعیف عملکرد دانشگاه می‌شد.

نکته قابل تأمل این است که مسئولان دانشگاه توان مدیریت این اعتراضات را نداشتند و نمی‌توانستند دانشجویان را وادار به رعایت قوانین آموزشی دانشگاه کنند و همین امر بر جسارت دانشجویان می‌افزود. این وضعیت آنومیک به‌خوبی نشان می‌دهد زیست دانشجویان در آن مقطع تاریخی تا چه حد با تصورات غیرواقع‌بینانه از نقش و منزلت خود به‌عنوان دانشجو درآمیخته بوده است. چنین شکل نابهنجاری از اعتراض و پیگیری مطالبات صنفی، نشان از ناتوانی دانشگاه در جامعه‌پذیرکردن دانشجویان داشت و این ناتوانی و نبود ارتباط سازنده بین دانشجویان و مسئولان دانشگاه، راه را برای تضعیف بیشتر کارکردهای نهاد آموزش عالی هموار می‌کرد. اگرچه دانشجویان برتر و بااستعداد کشور بودند که در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی شهر تهران پذیرفته می‌شدند، اما چنین اشکالی از پیگیری مطالبات صنفی، زمینه را برای بیگانگی تحصیلی آن‌ها بیش از پیش فراهم می‌کرد.

مأخذ مقاله: مستخرج از طرح پژوهشی با عنوان «مطالبات آشکار و پنهان در انقلاب؛ بررسی فرایند سیاسی‌شدن دانشجویان دانشگاه‌های شهر تهران»، با حمایت پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی. در این مقاله تعارض منافی وجود ندارد.

منابع

- افخمی، مهناز (بی تا). مجموعه پروژه تاریخ شفاهی. مريلند: بنیاد مطالعات ایران.
- امجدی، جلیل (۱۳۹۵). مجید شریف واقفی. تهران: انتشارات سوره مهر.
- بورديو، پیر (۱۳۹۷). درباره دولت؛ کلاس‌های کالج فرانسه (۱۹۹۲-۱۹۸۹). ترجمه سروش قزایی. تهران: نشر مولی.
- جیرانی، هوشنگ (۱۳۹۹). درامدی بر جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۰). تهران: نشر خزه.
- دانایی، محمدحسین (۱۳۹۸). دوران دانشکده. تهران: نشر اطلاعات.
- دلال رحمانی، محمدحسین (۱۴۰۲). از نابهنگامی حیات تا سترون‌سازی خیال؛ مطالعه‌ای جامعه‌شناختی در ادبیات داستانی ایران. تهران: نشر ققنوس.
- رفیع، جلال (۱۳۸۸). از دانشگاه تهران تا شکنجه گاه ساواک. تهران: نشر موزه عبرت ایران.
- زرشناس، شهریار (۱۳۹۳). جنبش دانشجویی در ایران. تهران: دفتر نشر معارف.
- ساعی، علی و بابائی، حمیدرضا (۱۴۰۳). تحلیل تاریخی تطبیقی مدرنیته سیاسی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۸۵). مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۱۳ (۳): ۳۶۷-۳۴۵. [10.22059/jisr.2024.372684.1486](https://doi.org/10.22059/jisr.2024.372684.1486)
- سحابی، عزت‌الله (۱۳۸۸). نیم قرن خاطره و تجربه. تهران: نشر فرهنگ صبا.
- ضیاء ظریفی، ابوالحسن (۱۳۹۵). سازمان دانشجویی دانشگاه تهران، نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران ۱۳۳۳-۱۳۳۰ شمسی. تهران: نشر شیرازه.
- عبدی، عباس (۱۳۹۳). جنبش دانشجویی پلی تکنیک تهران (دانشگاه امیرکبیر) از ۱۳۳۸ تا ۱۳۵۷. تهران: نشر نی.
- غفاری، غلامرضا (۱۴۰۳). مسئله اعتماد اجتماعی و چالش حکمرانی در ایران معاصر. فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، ۱۳ (۴): ۴۹۴-۴۶۹. [10.22059/jisr.2024.386485.1563](https://doi.org/10.22059/jisr.2024.386485.1563)
- فوکویاما، فرانسیس (۱۳۹۷). نظم و زوال سیاسی. ترجمه رحمن قهرمان‌پور. تهران: نشر روزنه.
- کریمیان، علیرضا (۱۳۸۱). جنبش دانشجویی ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- میثمی، لطف‌الله (۱۳۷۸). *از نهضت آزادی تا مجاهدین*. تهران: نشر صمدیه.
- نبوی، نگین (۱۳۸۸). *روشنفکران و دولت در ایران؛ سیاست، گفتار و تنگنای اصالت*. ترجمه حسن فشارکی. تهران: نشر شیرازه کتاب و پردیس دانش.
- نخعی، هادی (۱۳۹۵). *مرور توصیفی-تحلیلی پنجاه سال جنبش دانشجویی ایران (۱۳۹۵-۱۳۰۹)*. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- نیکفر، محمدرضا (۱۳۹۹). *چپ ایرانی. نشریه علوم انسانی و اجتماعی آزادی اندیشه*. ۹، ۵۷-۸۸.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۸۰). *اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران (۱۳۲۹-۱۳۵۷ ش)*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۷). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علم.
- یزدی، ابراهیم (۱۳۸۳). *جنبش دانشجویی در دو دهه (۱۳۴۰-۱۳۳۰)*. تهران: نشر قلم.

References

- Schayegh, Cyrus (2010). Seeing Like a State, An Essay on the Historiography of Modern Iran. *International of Middle East Studies*. 42(1), 37-61. <https://doi.org/10.1017/S0020743809990523>
- Abdi, A. (2014). *Tehran Polytechnic (Amirkabir University) student movement from 1959 to 1978*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Afkhami, M. (n.d). *The Oral History Collection*, the Foundation for Iranian Studies. (In Persian)
- Amjadi, J. (۲۰۱۶). *Majid Sharif Vaghefi*. Tehran: Sure-ye Mehr Publishing. (In Persian)
- Bourdieu, P. (2018). *On the State: Lectures at the Collège de France, 1989 – 1992*. Translated by: S. Ghoraei. Tehran: Mowla Publishing. (In Persian)
- Dalal Rahmani, M. (2023). *From the untimeliness of life to the sterilization of imagination; a sociological study of Iranian fiction*. Tehran: Ghoghnoos Publishing. (In Persian)
- Danaei, M. (2019). *Facuty Period*. Tehran: Ettela'at Publishing. (In Persian)
- Fukuyama, F. (2018). *Political Order and Political Decay*. Translated by: R. Ghahremanpour. Tehran: Rouzaneh Publishing. (In Persian)
- Ghaffari, G. (2024). The Dilemma of Social Trust and the Challenge of Governance in Contemporary Iran, *Quarterly of Social Studies and Research in Iran*, 13(4): 469-494.
- Huntington, S. (2018). *Political Order in Changing Societies*. Tranlated by: M. Solasi. Tehran: Elm Publishing. (In Persian)
- Jeirani, H. (2020). *An Introduction to the Student Movement in Iran (1941-1979)*. Tehran: Khazeh Publishing. (In Persian)
- Karimian, A. (2002). *Iran Student Movement*. Tehran: Islamic Revolution Document Center. (In Persian)
- Meisami, L. (1999). *From Nehzat-e-Azadi to Mujahedin*. Tehran: Samadieh Publishing. (In Persian)
- Ministry of Culture and Islamic Guidance (2001). *Documents from the Student Movement in Iran (1958-1990)*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. (In Persian)
- Nabavi, N. (2009). *Intellectuals and the State in Iran: Politics, Discourse, and the Dilemma of Authenticity*. Translated by: H. Fesharaki. Tehran: Shirazeh Publishing. (In Persian)
- Nakhaei, H. (2016). *A descriptive-analytical review of fifty years of the Iranian student movement (1930-2016)*. Tehran: Islamic History Research Institute. (In Persian)
- Nikfar, M. (2020). Iranian Left. *Journal of Humanities and Social Sciences of Freedom of Thought*, 9, 57-88. (In Persian)
- Rafie, J. (2009). *From the University of Tehran to the SAVAK torture center*. Tehran: Mouze-ye Ebrat Iran Publishing. In Persian)
- Saei, A., & Babaei, H. (2024). A Comparative Historical Analysis of Political Modernity in Iran (1906/1941), *Quarterly of Social Studies and Research in Iran*, 13(3): 345-367. [10.22059/jisr.2024.372684.1486](https://doi.org/10.22059/jisr.2024.372684.1486)
- Sahabi, E. (2009). *Half a century of memories and experience*. Tehran: Farhang Saba Publishing. (In Persian)

- Schayegh, Cyrus (2010). Seeing Like a State, An Essay on the Historiography of Modern Iran. *International of Middle East Studies*. 42(1), 37-61. <https://doi.org/10.1017/S0020743809990523>
- Yazdi, E. (2004). *The student movement in two decades (1941-1961)*. Tehran: Ghalam Publishing. (In Persian)
- Zarshenas, Sh. (2014). *Student Movement in Iran*. Tehran: Education publishing office. (In Persian)
- Zia Zarifi, A. (2016). *Tehran University Student Organization, Another Look at the History of Student Struggles in Iran, 1941-1953*. Tehran: Shirazeh Publishing. (In Persian)